



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت اول: تقسیم خمس - بررسی اشکالات قول سوم

سال هشتم (سال پنجم خمس)

تاریخ: ۱۵ اسفند ۱۳۹۶

مصادف با: ۱۷ جمادی الثانی ۱۴۳۹

جلسه: ۷۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره ادله و شواهد قول به ملکیت منصب امامت و جهت ولایت نسبت به خمس بود. عرض شد بر طبق این قول، خمس بتمامه ملک امام بماهو امام است و آنچه در آیه و برخی روایات مبنی بر تعلق خمس به ایتام و مساکین و ابن السبیل از سادات ذکر شده است، بیان مصارف خمس است، نه اینکه این عناوین مالک خمس در عرض امام باشند. برای این قول عمده استناد به آیه و روایات شد. آیه علی رغم ظهور بدوی در ملکیت این عناوین نسبت به خمس، به واسطه وجود قرائنی از این ظاهر منصرف شد به اینکه خمس ملک امام و حق وحدانی برای امام است. اخبار و روایات نیز بر دو قسم بودند؛ قسم اول که خود مشتمل بر چهار طایفه است دال بر تعلق خمس باجمعه به امام است. قسم دوم نیز مانند آیه هر چند ظهور بدوی در قول مشهور دارد اما به واسطه قرائنی این ظاهر منصرف است و ملکیت امام بماهو امام را نسبت به همه خمس اثبات می‌کند. البته قرائن هفت‌گانه‌ای که در مورد روایات گفتیم، بعضاً در ذیل آیه نیز می‌تواند موجب صرف ظهور آیه از معنای بدوی خود شود.

بررسی اشکالات قول سوم

جلسه قبل قرار بر این شد که مجموعه اشکالاتی که نسبت به این ادله و شواهد و قرائن وجود دارد، را دوستان مطرح کنند. ما این اشکالات و مطالبی که مطرح می‌شود را پاسخ می‌دهیم؛ بعد یک راهی که بعضی الاعاظم در این جا طی کرده‌اند و راه دیگری برای اثبات این مطلب است. را هم این شاء الله مورد بررسی قرار خواهیم داد که اگر این راه را کنار بگذاریم، آیا آن راه قابل اتکا است و می‌تواند مدعا را اثبات کند یا خیر؟ لذا قبل از اینکه راه بعضی الاعاظم را مورد بررسی قرار دهیم، قرار بود اشکالاتی که در این مرحله به نظر دوستان می‌رسد، مطرح کنند و ما پاسخگو باشیم.

اشکال اول:

اشکال: گفته شد که در روایت منقول از علی (ع) تعبیر «جعل الله خمس الغنائم» آمده و این به معنای این است که خمس در راه خدا مصرف شود نه اینکه حق اختصاصی خداست.

پاسخ:

اولاً: در روایتی که سید مرتضی در محکم و متشابه از تفسیر نعمانی نقل کرده، وجوه معایش بندگان را به پنج قسمت تقسیم کرده است. یکی از وجوه معایش، وجه الاماره است و خمس را به عنوان وجه الاماره مطرح کرده است. این خود کافی

است بر اینکه ما حتی با قطع نظر از ذیل، بگوییم منظور این است که خمس یک حقی برای امارت و امامت است. آن جا عرض کردیم که وقتی روایت می‌گوید اسباب معیشت مردم پنج سبب است: اجاره، تجارت و...، یکی از اسباب را وجه الاماره می‌داند؛ یعنی خود امارت و حکومت یک راهی است برای تأمین منابع مالی و خمس را در زمره وجه الاماره قرار داده است.

پس «جعل لله خمس الغنائم» ظهور در این دارد که این ملک [تشریحی] خداست. اینکه شما این را حمل بر راه خدا و سبیل خدا کنید، برای این است که ممکن است شما بگویید خدا که نمی‌تواند مالک باشد، پس منظور این است که در راه خدا صرف شود. این‌ها مدعی هستند که این در حقیقت ملک خداست؛ هر چند در اول کتاب خمس عرض کردم که ما ملکیت خدا را مثل ملکیت عقلاً نسبت به اموالشان نمی‌توانیم تصویر کنیم. ولی با قطع نظر از آن جهت، ظهور «جعل لله خمس الغنائم» یعنی این ملک خدا یا کسانی است که خداوند این امر را به آن‌ها تفویض کرده است. حتی اگر این را مجرد از صدر نگاه کنیم، به نظر ما می‌تواند دلالت کند بر تعلق این حق و ملک به خدا و رسول و ائمه(ع).

ثانیاً: اگر شما به این هم اشکال کنید، می‌گوییم به قرینه جمله‌ای که در صدر روایت آمده و خمس را از وجوه امارت قرار داده، این تعبیر کاملاً معنایش معلوم است. اتفاقاً این از روشن‌ترین روایات و قوی‌ترین آنها است که در این زمینه وجود دارد. خمس، وجه الاماره است.

سؤال:

استاد: تعبیر وجه الاماره خیلی محکم است؛ می‌گوید خمس وجه الاماره است، یعنی برای منصب امارت و حکومت و ولایت است. این خیلی روشن است! اگر جمله اول نبود، ممکن بود که شما بفرمایید «جعل لله خمس الغنائم» به معنای آن است که خمس غنائم باید در راه خدا صرف شود و نه اینکه خدا مالک است. ولی با توجه به جمله قبل که خمس را وجه الاماره قرار داده است، به نظر می‌رسد دلالت آن محکم است.

سؤال:

استاد: اگر شما «الله» را بردارید و مثلاً به جای آن [بلا تشبیه] «زید» را بگذارید؛ «فان زیداً رضی لنفسه...» این ظهور در چه دارد؟ یک وقت شما می‌گویید که این مبتلا به اشکال است و ما باید توجیه کنیم، آن یک بحث دیگر است. ولی ظهور اولیه «رضی لنفسه بالخمس» یا در همان روایت سکونی که آمده: «فان الله قد رضی من الاشياء بالخمس» ظهور ابتدایی و روشن این جمله، در این است که خداوند به این مقدار رضایت داده است. یعنی این مقدار حق خداست؛ حتی اگر ملک به آن معنا را نپذیریم، می‌توانیم «حق» بگوییم.

شما ممکن است اشکال کنید که ملکیت‌های اعتباری از قبیل ملکیت‌های ما نسبت به اشیاء در مورد خدا معنا ندارد. چون وقتی ما چیزی را ملک می‌دانیم و یک شیء را به یک شخص اضافه می‌کنیم، این یک اعتبار است و می‌گوییم این ملک اوست. لکن در مورد خداوند نمی‌شود این مسأله را مطرح کرد؛ اساساً اضافه اعتباری معنا ندارد. شاید به همین دلیل است که برخی تعبیر «حق» را به کار برده‌اند. «ان الله قد رضی من الاشياء بالخمس» حداقل ثابت می‌کند که خمس حق خداست و ظاهر آن این است که تمام خمس حق خداست. نگفته نصف الخمس بلکه گفته «رضی من الاشياء بالخمس» یعنی یک

پنجم مال مردم، حقّ خداست. خدایی که این عالم و انسان‌ها را خلق کرده و ابزار و وسایل استفاده و بهره بردن از آن را خلق کرده و گفته از این زمین و ما فيها استفاده کنید همه آن ملک شما اما یک پنجم آن حقّ من است.

سؤال:

استاد: منظور شما از روایات متواتر کدام است؟ روایاتی که تسهیم کرده‌اند؟ شما باید آن‌ها را بعداً به عنوان معارض بیان کنید؛ نه اینکه الان به موجب آنها در معنای اینها تصرف کنید. روش بحث و استدلال همین است؛ این‌ها کلیدهایی است که شما باید به آن توجه داشته باشید. وقتی که یک طایفه از روایات را بررسی می‌کنیم - با قطع نظر از روایات دیگر - می‌گوییم ظهور این روایات چیست. در آخر کار می‌گوییم این روایات به نحو روشن و واضح اثبات کرده که خمس بتمامه حقّ امام است. بعد می‌گوییم در مقابل این دسته، یک سری روایات است که ظهور در تقسیم و تسهیم دارد؛ آن وقت بحث معارضه پیش می‌آید.

سؤال:

استاد: این دو روایتی که شما گفتید نه تنها آن ظهور را ندارد بلکه به نحو واضح و روشن ثابت می‌کند که خمس «حقّ وحدانیّ الله تبارک و تعالی، ثم للرسول و ثم للإمام» آن هم با یک مرتبه طولی. پس قبول دارید که بخشی از روایات قطعاً دلالت می‌کند بر اینکه خمس بتمامه حقّ للإمام است.

اشکال دوم

اشکال این است که جمله «ما کان لله فهو للرسول و ما کان للرسول فهو لنا» با قول مشهور نیز سازگاری دارد؛ این جمله دلالت نمی‌کند بر اینکه خمس بتمامه حقّ امام است. چون این مطلب را می‌رساند که یکی از سهام شش‌گانه، متعلق به خداست. یعنی می‌گوید سهم خدا در اختیار رسول قرار می‌گیرد. یکی دیگر از سهام متعلق به رسول است؛ بر طبق این روایت سهم رسول در اختیار امام قرار می‌گیرد. پس کأنّ منافاتی با این ندارد که ما سهم خدا و سهم رسول را در کنار سهم امام بپذیریم. یعنی بگوییم سه سهم وجود دارد؛ منتهی سهمی که برای خداست در اختیار رسول قرار گرفته و آن سهمی که برای رسول است [چه سهم خود رسول و چه سهم خدا که در اختیار او قرار گرفته] به امام داده شده است. لذا این با قول مشهور نیز سازگاری دارد.

پاسخ

اگر ما اصل حکومت را از آن خدا دانستیم و گفتیم حاکمیت اولاً و بالذات متعلق به خداست؛ بعد خداوند این را به رسول خود تفویض کرده و رسول نیز این شأن را به امام تفویض کرده است؛ شأن حکومت، امارت و منصب ولایت. این است که خمس نیز به عنوان چیزی که متعلق به حاکمیت و متعلق به خداست در اختیار آنها قرار گیرد. آن‌ها در مسأله حاکمیت استقلال ندارند؛ در مسأله حاکمیت در عرض خدا مطرح نیستند. منبع مالی که در اختیار حکومت قرار می‌گیرد به همین ترتیب است. یعنی خمس از توابع و از شؤون حاکمیت است. خدا حاکمیت دارد و این حاکمیت را تفویض به رسول کرده و او نیز تفویض به امام کرده است.

بنابراین آن حقی که اولاً و بالذات برای خداست، در اختیار رسول قرار می‌گیرد؛ و آن حقی که برای رسول است، در اختیار امام قرار می‌گیرد. آیا شما معتقدید که امام در عرض حاکمیت خدا و رسول، حاکمیت دارد؟ قطعاً تا زمانی که رسول خدا

باشد اصلاً نوبت به امام نمی‌رسد. اصل حاکمیت امام در طول حاکمیت رسول است. «ما کان لله» آن چیزی که برای خداست، یعنی آن حق [یک پنجم] در اختیار رسول است و آنچه که در اختیار رسول است، در اختیار امام قرار می‌گیرد. پس ما چه براساس قول سوم و چه براساس مشهور که قائل به تسهیم خمس به شش سهم هستند، در این بخش که نصف خمس برای امام است مشکلی نداریم. اصلاً در این بخش بین ما و مشهور اختلافی نیست؛ لذا گفتیم اگر مسأله تسهیم و تقسیم خمس را بپذیریم، چرا بگوییم شش سهم؟ یا باید بگوییم چهار قسمت یا سه قسمت؛ چون خدا و رسول این‌ها را در اختیار امام قرار داده‌اند. پس نصف آن برای امام است و نصف دیگر که خود آن سه قسمت است، متعلق به آن سه گروه است؛ پس باید چهار سهم باشد.

سؤال:

استاد: در بخش اول خیلی بحث نداریم؛ چون نتیجه هر دو نظر یکی است و آن اینکه نصف را باید به امام داد. ما می‌گوییم باید این نصف به امام داده شود و مشهور نیز می‌گویند این نصف باید به امام داده شود. عمده بحث بر سر این نصف دیگر است که آیا این سه صنف مالک هستند یا خیر؟ پس این روایت بحث اصناف دیگر را مطرح نکرده است. اینکه شما خارجاً می‌دانید سه صنف دیگر هم هستند، یک بحث دیگر است. این جا کلاً می‌گوید «ما کان لله فهو للرسول و ما کان للرسول فهو لنا». اینکه خمس باجمعه للإمام از روایاتی که طولیت از آن‌ها استفاده می‌شود، قابل استظهار است. لذا نتیجه بیان مراتب طولی حاکمیت و تعلق مال به این‌ها، آن است که خمس بتمامه حقّ أو ملک للإمام و الا نفس طولیت مقصود بالذات نیست. ما می‌خواهیم تعلق این حق را به امام ثابت کنیم؛ فرض کنید صنف و گروه مطرح نیست؛ عناوین سه‌گانه مطرح نیستند. بحث این است که امام یک جمله فرموده: «ما کان لله فهو للرسول و ما کان للرسول فهو لنا»؛ این ظهور در چه دارد؟ هر چه که برای خداست، به رسول و سپس به امام می‌رسد. پای هیچ شخص دیگری نباید وسط آن چیزهایی بیاید که متعلق به خدا و رسول است و در اختیار امام قرار گرفته است؛ خمس نیز همین طور است.

سؤال:

استاد: یعنی این روایت حرفی از آن‌ها به میان نیاورده است. اینکه شخص دیگری مالک نیست و این جا حرفی از شخص دیگری به میان نیامده است. اگر جنبه ایجابی هم استفاده نشود جنبه سلبی که در قابل استفاده شده است.

سؤال:

استاد: شما ممکن است بگویید درست است که ظهور این روایت آن است؛ همه آقایان این حرف را زده‌اند، انسان دست و پایش می‌لرزد که خلاف آن‌ها نظر بدهد. فکر کنید که غیر از این روایت چیز دیگری نیست، ما باشیم و این روایت. شما می‌گویید این روایت معارض دارد، بله؛ به آن جا که رسیدیم این را هم بررسی می‌کنیم. الان این روایت ظهور دارد که خمس باجمعه حقّ للإمام است یا خیر؟

سؤال:

استاد: اگر شما از کنار یک باغی عبور کنید و شما به من بگویید که این باغ برای ماست، مردم از آن چه می‌فهمند؟ این باغ ملک شماست.

«الحمد لله رب العالمین»